

An archetypal analysis of the patterns in Linda Nasser's poetry based on Jung's psychological theory: A case study of mask and shadow

Sadegh Alboghbeish, PhD student of Arabic Language and Literature, Persian Gulf University, Bushehr

Rasoul Balavi¹, Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Persian Gulf University, Bushehr

Majid Marhaj Robot, Assistant Professor of Persian Language and Literature, Wasit University – Iraq

Received: 31-08-2021

Accepted: 30-11-2021

Introduction: After breaking away from Freud's school, Karl Gustav Jung developed the collective unconsciousness theory and set five patterns for the human personality psyche including the Self, the Shadow, the Persona, the Animus, and the Anima. In psychoanalysis, these five factors are used extensively. Archeological criticism seeks to examine the collective subconscious that Jung considers persona and shadow to be the most important and fundamental factors in the evolution of human personality. Jung believes that these archetypes are a common feature of all mankind and can be found in poetry. Considering the compatibility of the masks and shadows archives in the poetry of Linda Nasser, the present study makes attempts to explore her poetry in a descriptive-analytical way and to identify and explain the nature, personas, shadows and their use in her poetry. Linda Nasser, a Lebanese poet, in the *Laenni Fi Uzlat* (which means because I'm in isolation) collection, shows her poetic man with a persona. This persona is sometimes a mythical and sometimes a social character drawing on his ideas with a sense of identity. Moreover, in the human subconscious desired by Linda, there are shadows that one tries to keep hidden. The research findings suggest that Linda chooses behaviors such as evil, badness, sin, greed, and theft as shadows, and good traits such as stoicism, faith, mercy, and kindness as the traits of the human character in the community. These traits are carefully considered in the literature and are adaptable to Jung's theories.

Methodology: The conservative Arab society in general and the Lebanese society in particular and the cultural and social practices in these societies create a gap between the text and the society, and the author tries to hide behind the text. Linda Nasar is a poetess who uses archetypes to describe herself. She shows herself, chooses the shadow and the mask so that she can continue her life from these archetypes. She also shows the meanings of the words to their readers by applying masks and shadows. Considering this study, the study of "Lani in solitude" and the critique of Carl Jung's archetype, it can be concluded that Linda Nassar also used

¹- Corresponding Author Email: r.ballawy@pgu.ac.ir

archetypes such as fear of society's misconceptions, evil on the part of people in society, sinful deeds and public opinion about it, good and evil, and categories that introduce these two. Each of these archetypes indicates a particular behavior and can be subdivided into shadows and masks. This research seeks to show the shadow and mask in Linda Nasar's poetry a using descriptive-analytical method.

Results and Discussion: Archetypes that indicate disgusting behavior which every person seeks to hide are a subset of shadow, while appropriate social behaviors are a subset of mask. Linda Nassar's man has the same archetypes, shadows and masks. There are many reasons for her using archetypes, the most important of which is the conservative Lebanese society and the lack of physical and mental freedom of women in such a society. Linda refers to the bad temperament of human beings who are in the shadows, and everyone is aware of its existence and tries to hide it. The other person Linda talks about is full of evil and negative shadows. She describes the existence of such shadows as evil, hatred, resentment and sin. Linda Nassar resorts to shadows and masks to avoid the criticism of the society and its people, and she embodies two worlds in one direction, a world that adapts to reality and a world is what others want.

Conclusion: The poetess shows her hopes and aspirations for the shadow and induces her fear to the reader for successive masks. In this study, an attempt was made to examine the reasons for the use of masks and shadows in Linda Nassar's poetry according to Carl Jung's theory. It was found that the poet used many archetypes to fill the void caused by fear. The poetess is capable of conveying issues in an artistic and literary way. In societies where women's minds and bodies are involved in conservative and reactionary thoughts, it is necessary to speak in secret. The work of the eminent Lebanese poetess Linda Nassar conveys her thoughts by choosing the codes of mask and shadow and presenting a psychoanalytic writing to her reader.

Keywords: Contemporary Arabic poetry, Jung, Archetype, Persona, Linda Nassar.



تحلیل کهن الگوها در شعر «لیندا نصار» بر اساس نظریه‌ی روان شناختی یونگ (مطالعه‌ی موردی نقاب و سایه)

صادق البوغییش، دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران
رسول بلاوی^{۱*}، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران
ماجد مرهج رباط، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات، دانشگاه واسط، عراق

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۰۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۰۹

چکیده

کارل گوستاو یونگ بعد از جدا شدن از مکتب فروید، نظریه‌ی ناخودآگاه جمعی را پی‌ریزی کرد و برای روان شخصیتی انسان، پنج الگو در نظر گرفت که عبارتند از: خود، سایه، نقاب، آنیما و آنیموس؛ در نقد روانکاوی از این پنج عامل به وفور یاد می‌شود. نقد کهن‌الگویی در پی بررسی ناخودآگاه جمعی است که یونگ نقاب و سایه را از مهم‌ترین و اساسی‌ترین عوامل در تکامل شخصیت انسان می‌داند. یونگ بر این عقیده است که این کهن‌الگوها وجه مشترک بشر است و در شعر بیشتر نمود پیدا می‌کنند. با توجه به سازگاری کهن‌الگوهای نقاب و سایه در شعر لیندا نصار، این پژوهش در نظر دارد تا شعر وی را به روش توصیفی-تحلیلی مورد کاوش قرار دهد و خویشترن، نقاب‌ها، سایه‌ها و روش به کارگیری آنها را در شعر وی تعیین و تبیین نماید. لیندا نصار شاعر لبنانی در مجموعه‌ی «لانی فی عزلة»، انسان شعری خود را همراه با نقاب نشان می‌دهد. این نقاب گاهی شخصیت‌های اسطوره‌ای و گاهی شخصیت‌های اجتماعی بوده که با هم‌ذات‌پنداری با شخصیت‌ها به طرح عقایدش می‌پردازد. همچنین در ضمیر ناخودآگاه انسان مورد نظر لیندا، سایه‌هایی هست؛ که فرد می‌کوشد تا آنها را پنهان نگاه دارد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد لیندا رفتارهایی چون شر، بدی، گناه، طمع و دزدی را سایه و خصلت‌های خوبی چون زهد، ایمان، رحمت و مهربانی را نقابی برای شخصیت انسان جهت حضور در اجتماع برمی‌گزیند و از نقاب‌هایی بهره می‌جوید که در ادبیات با توجه به نظریات یونگ قابل انطباق است.

کلیدواژه‌ها: شعر معاصر عربی، نقد روانکاوی، یونگ، «لیندا نصار»، «لانی فی عزلة».

مقدمه

با ظهور تفکرات فروید^۱، تحوّل شگرفی در نظریه‌های ادبی ایجاد شد زیرا «این نحوه‌ی نقد، فقط بررسی روانکاوان و روان‌شناسان از ادبیات نیست؛ بلکه ادبا هم در این زمینه آثار مهمی پدید آوردند» (شمیسا، ۱۳۸۸: ۲۰۱). تأثیر نظریات روانکاوی به‌حدّی بود که گسترش آن به خارج از حیطه‌ی مطالعاتی خویش کشیده شد و «کسانی چون زیگموند فروید، آلفرد آدلر^۲ و کارل یونگ^۳ از جمله روانشناسانی هستند که دیدگاه‌های آن‌ها به خارج از حوزه‌های روانشناسی و به تدریج در نقد و ادبیات نیز راه یافت و مبنای تحلیل روانکاوانه قرار گرفت» (روضاتیان، ۱۳۸۹: ۱۲۳). یونگ و آدلر مدّت کوتاهی از شاگردان فروید بودند، اما دیری نپایید تا راه جداگانه‌ای از استاد طی‌کنند و خود به طرح نظریه‌های نوینی گام بردارند؛ یونگ مبحث ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوها را مطرح نمود و در مشرق زمین طرفداران زیادی پیدا کرد؛ زیرا که این نظریه به محیط و فرهنگ آنها نزدیک بود. ناخودآگاه جمعی یونگ نظریه‌ای معقول است که بر هر شخصی قابل تطبیق است؛ چون هر انسانی گاهی از نقاب استفاده می‌کند تا در اجتماع با آسایش بیشتری زندگی کند. لذا ناخودآگاه جمعی مختصّ تمام بشریت است، همانند کهن‌الگوها با ناخودآگاه و ذهن بشر مرتبط بوده و در تمامی انسان‌ها وجود دارد. این کهن‌الگوها در میان شاعران عرب نیز اشتراکاتی دارد و این پژوهش بر آن است تا نظریات یونگ را در اشعار لنیندا نصّار شاعر معاصر لبنانی مورد تحلیل قرار دهد تا مشخص شود که وجود کهن‌الگوها، خویشتن، نقاب و سایه تا چه میزان با نظریات یونگ مطابقت دارند.

پژوهش حاضر سعی دارد تا ضمن آگاهی‌یافتن از وجود نقاب و سایه در ناخودآگاه جمعی انسان شعری لنیندا نصّار براساس نظریه‌ی یونگ، چگونگی استفاده‌ی شاعر از تکنیک‌های آن را نیز بررسی نموده و برای سؤالات زیر پاسخی مناسب بیابد:

۱. کهن‌الگوهای لنیندا نصّار از چه مسائلی نشأت می‌گیرند؟

۲. چگونه لنیندا نصّار خویشتن خود را در شعر نشان می‌دهد؟

۳. چه چیزی باعث شد تا لنیندا نصّار به نقاب و سایه روی آورد؟

می‌توان به این نکته اشاره نمود که قطعاً کهن‌الگوهای مورد استفاده‌ی شاعر، دریچه‌ای برای شناخت آرای شاعر و جامعه‌ی اوست و لاجرم شاعر با استفاده از نقاب و سایه، سعی در مخفی نگه‌داشتن چهره‌ی خویش از تفکرات ارتجاعی موجود در جامعه‌ی خویش دارد. او فضایی در ذهن خویش تشکیل می‌دهد تا بتواند نیازهای عاطفی خود را برآورده سازد؛ در واقع لنیندا نصّار به دنبال یافتن هویت خویشتن است و شعر را وسیله قرار داده است و لازم است تا بر مبنای نظریه‌های

یونگی، دریچه‌های تازه‌ای از شعر لیندا بر روی خوانندگان گشوده شود؛ زیرا «با این نقد می‌توان به کشف ماهیت، کارکردها، ویژگی‌های شخصیتی و انواع کهن‌الگوها دست یافت. این رویکرد بستری انسان‌شناسی دارد و اثر ادبی را بر مبنای ارزش‌های فرهنگی آن در ارتباط با کیفیت‌های اساطیری تفسیر و تاویل می‌کند» (قائم‌ی و همکاران، ۱۳۸۸: ۵۶).

پیشینه‌ی تحقیق

نقد روانکاوی در تحلیل و تاویل متون ادبی در ادبیات عرب کمک شایانی به فهمیدن متن نموده است. کتاب‌ها و مقالات زیادی به تفسیر و تبیین این نقد همت گمارده‌اند من جمله: فاطمه مدرّسی و پیمان ریحانی نیا در مقاله‌ی خود با عنوان «بررسی کهن‌الگوی سایه در اشعار مهدی اخوان ثالث» (ادبیات پارسی معاصر، شماره‌ی ۳: ۱۳۹۱)، کهن‌الگوی سایه را به منزله‌ی مهم‌ترین کهن‌الگوی موجود در شعر اخوان ثالث معرفی کرده‌اند و سایه را از جوانب منفی و مثبت آن مورد بحث قرار دادند.

حمیدرضا مشایخی و همکاران در مقاله‌ای تحت عنوان «تحلیل کهن‌الگوی نقاب و سایه در شعر نازک الملائکه» (انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره‌ی ۳۱: ۱۳۹۳)، به این نتیجه می‌رسند که انسان مورد نظر نازک الملائکه دارای کهن‌الگوها، سایه‌ها، و نقاب است؛ کهن‌الگوهایی از قبیل ترس، شر، گناه، که هر کدام زیر مجموعه‌ی سایه و نقاب هستند.

همچنین در پژوهشی با عنوان «تحلیل کهن‌الگوهای "نقاب" و "سایه" در لافتات احمد مطر» به قلم حمیدرضا مشایخی، و زهرا شجری قاسم خیلی (پژوهشنامه‌ی نقد ادب عربی، شماره‌ی ۱: ۱۳۹۴)، نویسندگان ضمن بررسی کهن‌الگوهای نقاب و سایه در شعر احمد مطر، به این نتیجه می‌رسند که شاعر بیشتر به بیان جنبه‌های منفی نقاب و سایه می‌پردازد و این مسأله ناشی از شرایط نابسامان سیاسی و اجتماعی حاکم بر جوامع عربی بوده که شاعر را ناچار به پناه‌بردن به ناخودآگاه می‌کند و از این طریق برای بیان دیدگاه‌های انتقادی‌اش، جنبه‌های منفی نقاب و سایه را نقل می‌کند.

روح‌الله نصیری و سید محمد جلیل مصطفوی روضاتی در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل رمان الشحاذ (گدا) بر مبنای کهن‌الگوهای یونگ» (زبان و ادبیات عربی، شماره‌ی ۱۵: ۱۳۹۵)، شخصیت قهرمان داستان که به نام «عمر الحمزاوی» مشهور است، از دیدگاه یونگ مورد بررسی قرار گرفته است. در این مقاله نویسندگان به این نکته اشاره دارند که نجیب محفوظ قهرمان داستان را در یک فرایند فردیت روانی قرار می‌دهد که محتویات ناخودآگاه جمعی به صورت رؤیا و

حالت‌هایی از خلسه برای او متجلی می‌شود و در جامه‌ی کهن الگوهای مختلف، راه فردیت و کمال روانی را به وی نشان می‌دهد، در این اثر کهن الگوهای همانند سایه، آنیما و نقاب بر شخصیت داستان مصداق داشته و قابل پژوهش بودند.

مقاله‌ای با عنوان «واکاوی و تحلیل کهن الگو و نمادهای فرارونده‌ی عرفانی در گلشن راز با رویکرد به نظریه‌ی روانشناختی یونگ» که توسط فاطمه یآوری و عباسعلی وفایی نوشته‌شده و در شماره‌ی ۳۱ مجله‌ی عرفانیات در ادب فارسی (۱۳۹۶) به چاپ رسیده‌است، در این پژوهش بُن‌مایه‌ها و تصاویر نمادین گلشن راز که در اساطیر و فرهنگ‌ها، مفاهیم مشترک و مشابهی را در ناخودآگاه بشر به جا گذاشته را تحلیل و تبیین کردند و کهن الگوی آفتاب، دریا، آتش، آینه و سفر توسط نویسندگان تأویل و تفسیر شدند.

باوجود پژوهش‌های یادشده، اما درباره‌ی لیندا نصّار، شاعر آوانگارد لبنانی، هیچ‌گونه پژوهش مستقلی انجام‌نشده و لازم است این شاعر و اندیشه‌هایش مورد تحلیل و پژوهش قرار گیرد.

نمود کهن‌الگوها در شعر لیندا نصّار

به عقیده‌ی کارل گوستاو یونگ، آدمی دارای تفکّرات جمعی است که در شرایط معین از آنها استفاده می‌کند و انگیزه‌هایی را در سر می‌پروراند. این کهن‌الگوها «از نظر یونگ عبارت است از محتویات جمعی که بالقوه در وجود آدمی موجود هستند و به سبب انگیزه‌های درونی یا بیرونی در خودآگاهی پدیدار می‌گردند» (جونز و همکاران، ۱۳۶۶: ۳۳۹). کهن الگوها، آن دسته از رفتارهای ناخودآگاه بشر هستند که به صورت بالقوه در روان انسان وجود دارند؛ کهن‌الگوهای فراوانی در وجود بشر است اما در این پژوهش سعی می‌شود به مسأله‌ی سایه، نقاب و خویش‌نما از دیدگاه یونگ پرداخته شود. لیندا در شعر خویش، به جنبه‌های پنهان گیتی، و جنبه‌های نهان نفس آدمی به صورت سایه اشاره می‌کند و نقاب‌هایی از چهره‌های متفاوتی بر چهره می‌گذارد تا نقاب‌هایی متفاوت از عفت و بی‌عفتی، عدل و ظلم و غرور و ذلت برای تکامل شخصیت خویش‌نما استفاده نماید. این همان تضادهایی که یونگ به آنها اشاره می‌کند و بر این عقیده است که «زندگی مجموعه‌ای از تضادهای گریزناپذیر است؛ مانند روز و شب، تولد و مرگ، نیک‌بختی و بدبختی، قلب و عقل و نیکی و بدی» (یونگ، ۱۳۸۷: ۱۲۴). این‌گونه تضادهای گیتی، باعث می‌شوند تا در وجود آدمی ردّپایی از سایه‌های منفی و نگرش‌های آن دیده شود و این باعث می‌شود تا خودآگاهی جمعی آن بر رفتار او غلبه کند. لیندا نصّار در بسیاری از متون خویش و در مجموعه‌های مختلف

به وجود کهن‌الگوهای مورد نظر یونگ اشاره داشته است؛ او به‌طور ناخودآگاه به تمام نگرانی‌های بشر اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«سأكتفي بأن أحصي تهديتها على سرير القلق/ في ظهيرة حصاد مبكر/ وأترك العنان/ لذاكرتي كي تحلم بغدٍ أهرب فيه مني^٤» (نصار، ۲۰۱۷: ۱۵).

لیندا در این متن همانند بسیاری از افراد، به نگرانی خویش درباره‌ی آینده، اشاره می‌کند. کهن‌الگوهایی همانند ترس، اضطراب و فرار از خطر موجود در این شعر را می‌توان جزء کهن‌الگوهای یونگی در نظر گرفت.

وی در بخشی دیگر، به تضادهای موجود میان غیاب و حضور، نور و تاریکی، سایه و نقاب اشاره می‌کند:

«كان عليّ أن أخترع نقص اللحظة/ كي أشرع لغة انتهكها صمت شاحب/ وأعاشر الغياب منتقلة بين النور والظلمة^٥» (همان: ۲۷)

لیندا همچون تمام نویسندگان و شاعران، به‌دنبال نشان‌دادن اضطراب، ترس، خوبی و بدی در این جهان می‌باشد.

شگفتی و تعجب از دیگر کهن‌الگوهای جمعی در نزد تمام بشریت است که لیندا آن را اینگونه بیان می‌کند:

«تُغريني أشكال الحرف في قبعة ترتديها قصيدة خجول^٦» (همان: ۱۳).

شاعر کهن‌الگوی زنانه‌ی خود را از طریق کلمات «تغريني» و «خجول» نشان می‌دهد که هرکدام در زیر مجموعه‌های سایه و نقاب کاربردهای زیادی دارند؛ «تغريني» از حقایق خویشتن سخن می‌گوید و سایه را تشکیل می‌دهد و «خجول» از نقاب دروغین شخصیت و خوبی‌ها سخن می‌گوید.

شکست در ارتباط‌های اجتماعی نیز نمونه‌ای از کهن‌الگوهاست که شاعر می‌تواند آن را منعکس کند؛ لیندا می‌نویسد:

«ربّما كنت أحلم بأن أسأل وردة ما هناك في يد بائع/ خذله العشاق/ أو كنت أبغي فقط/ أن أعرف الوجهة التي يسلكها خائب في الليل^٧» (همان: ۲۳)

این مسائل مرتبط به کهن‌الگوهاست که شاعران با دیدی متفاوت به آنها نگاه می‌کنند تا این گونه، ابعاد این مسائل را شرح داده باشند.

صبر نیز از جمله کهن‌الگوهایی است که لیندا جهت کامل‌شدن ذات خویش از آن سخن می‌گوید:

«لأنتي أكتمل بالعزلة/ يكون الصبر رفيقي/ والصمتُ كتابي... حين أتعب أفتح سجالاتها/ كي تتنفس أشباح بودلیر الحزينة^۸» (همان: ۲۸).

لیندا نصّار در کهن‌الگوهای، خود تمام مواردی که در میان تمام بشریت عمومیت دارد را ذکر می‌کند؛ اندوه، شادمانی، عزلت، اجتماع، صبر و بی‌صبری. در بخش بالا نیز شاعر خود را همانند نیاکان خود، خویشتن را شخصی صبور معرفی می‌نماید که به دنبال یافتن چاره‌ای برای اندوه دیگران است.

کهن‌الگوی نقاب

هر فردی به دنبال نمایش رفتارهای مورد قبول جامعه و نشان دادن ویژگی‌های شخصیتی مثبت است که گاهی به صورت ناخودآگاه، در قالب نقاب بروز می‌کنند، «نقاب از جمله کهن‌الگوهایی است که جزء ناخودآگاه ذهن بشر است. بسیاری از رفتارها و ویژگی‌های شخصیتی مثبت، که هر فرد برای حضور در اجتماع و مورد قبول واقع شدن در اجتماع از آن‌ها استفاده می‌کند، جزو نقاب قرار می‌گیرند» (مشایخی و دیگران، ۱۳۹۳: ۹۴). لیندا شخصیت شعری خویش را بعد از معصیت این‌گونه بیان می‌کند:

«لعلّ الأرض تستر ماتبقي من خجلنا/ هل تعرفين/ تسألني حارسة الظلال إن نرسيس لم ير أبداً وجهه في الماء؟/ أي ماء؟ قلت: ماء المطر/ قالت ماء الحكاية^۹» (نصّار، ۲۰۱۷: ۳۴).

لیندا یک کهن‌الگو به نام «حیاء» قرار می‌دهد و یک نقاب که جمله‌ی «حارسة الظلال» را برای آن اختیار می‌کند. لیندا در این شعر حیاء و خجالت که از مهم‌ترین کهن‌الگوهای بشریت است را منتسب به شخصیت‌های داستانی خود می‌کند و نقاب حیاء را بر چهره آنها می‌گذارد؛ نقابی دروغین که سعی در نشان دادن خوبی‌ها دارد. هر انسانی به دلایلی سعی در هم‌رنگ شدن با محیط خویش دارد و یونگ «نقاب را نوعی ماسک می‌داند که انسان‌ها برای پنهان کردن شخصیت واقعی [خود] از آن استفاده می‌کنند. در واقع، [انسان‌ها] در بسیاری مواقع برای هم‌رنگ شدن با افراد جامعه، خود را پشت نقاب پنهان [نموده] و به اصطلاح، ظاهرسازی می‌کنند و خود واقعی [شان] را پنهان می‌کنند. نگرش نقاب به کلی، مخالف شخصیت درونی [انسان‌ها می‌باشد]» (یونگ، ۱۳۷۳: ۶۰). روان انسان در طول روز جنبه‌های مختلفی را در سر می‌گنجاند؛ جنبه‌های منفی همانند بدبینی، تکبر، شر و ناامیدی که لازمه‌ی آرامش آنها، نقاب بر چهره گذاشتن و رسیدن به تعادل است؛ چه بسیار کسانی هستند که در زیر لوای سایه‌ای شوم ماندگار می‌شوند و جزئی از شخصیت

حقیقی آنها می‌شود. لیندا در قصیده‌ای با عنوان «العمر غیمة تتورد منها الأقبیة» سعی می‌کند تا خود، نقاب خود را بسازد:

«أطمعُ فقط في شبح أخلقهُ بمحض إرادتي / وأطلب منه أن يراقصني في منتصف الليل / أن يبادلني الشك في ماتبقي من طريق / أن يمنحني وجهاً كلما تشققت المرايا / وفرغت الكأس الأخيرة إلا من ظلي^{۱۰}» (نصار، ۲۰۱۷: ۳۸).

لیندا نصار که از مضایقات جامعه به ستوه آمده، سعی دارد تنهائی خویش را به وسیله‌ی نقابی برای خود پُر کند؛ زیرا نقابی که برای جامعه ایجاد نموده، قادر به رقص نیست و از این جهت برای خود نقابی با سایه‌ی رقص می‌سازد. لذا نقاب، عفت در جامعه و سایه‌ی آزادی و رقص را به همراه دارد.

نقاب برای جامعه	نقاب برای خویشتن	سایه
عدم رقص	رقص	میل به رقصیدن
عفت	بی‌عفتی	آسایش در تنهائی

سپس لیندا از شیخ درون خود می‌خواهد تا چهره‌ای دیگر به او عطا فرماید. لیندا چهره‌ای برای مردم دارد که رقص و پیاله در آن راهی نیست؛ این همان نقاب است، نقابی از جنس عفت که سایه‌ی آن به دنبال پیاله است؛ در حالی که چهره‌ای دیگری نیز دارد که در آن رقص و پیاله همراه با سایه‌ی خویشتن وجود دارد و تنهائی را با این تعبیر نشان می‌دهد: «فرغت الكأس الأخيرة إلا من ظلي» که نشان‌دهنده‌ی سرکشیدن پیاله در فراغ است. شمیسا عقیده دارد که انسان دائم نقاب بر چهره دارد و به دنبال نقش بازی کردن است و «در واقع نقاب همان شخصیت ظاهری [انسان‌هاست] که از وجود حقیقی [آنها] فرسنگ‌ها فاصله دارد. [انسان‌ها] با نقاب در اجتماع حضور می‌یابند و با جهان بیرون مواجه می‌شوند» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۲۵۶). لذا هر انسانی دارای من واقعی که در نهان قرار دارد و من اجتماعی که از خود به دنیا نشان می‌دهد، می‌باشد. نقاب در واقع شخصیت اجتماعی بشر است؛ شخصیتی که گاهی کاملاً از خویشتن واقعی جداست. (رستگار فسایی، ۱۳۸۸: ۲۱۳) و دارای تقسیماتی است که مهم‌ترین آن، نقابی است که انسان بر چهره می‌زند و خود را آن‌طور که نیست، نشان می‌دهد و نقابی که در برگیرنده‌ی پندارها و خیالات غیر واقعی است که مانع رشد و نمو خود حقیقی فرد می‌شوند. (یونگ، ۱۳۸۷: ۲۷۹).

در واقع نقاب، هم می‌تواند نقش مثبت داشته باشد و هم می‌تواند نقش منفی به خود بگیرد که آن مرتبط به خود انسان است؛ «یونگ برای نقاب، هم نقش مثبت قائل است و هم نقش منفی. او معتقد است که انسان‌ها برای سازگاری با نقش‌های خود و بهتر عمل کردن به آنها، نقاب بر چهره می‌زند و با آن نقاب، نقش خود را ایفا می‌کند؛ در حقیقت، نقش مثبت نقاب آن است که [افراد] در پذیرش نقش‌های اجتماعی بر چهره می‌زنند». (محمدی و اسماعیلی‌پور، ۱۳۹۱: ۱۵۹). چه بسا انسان‌ها این نقاب را در ضرورت سیر و همراهی با جامعه بر چهره می‌زنند؛ زیرا مورنو^{۱۱} اعتقاد داشت «این جامعه است که از مردم توقع دارد که در زندگی نقش ایفا کنند» (مورنو، ۱۳۸۶: ۶۶). سپس شاعر در قصیده‌ی «حبال الذاکرة» سعی می‌کند تا از خویشتن نقاب دور شود:

«حبال ذاکرة تتدلى من رأسي مثل ناقوس في جيد الزمان / لم يكن هناك من راع، ولا كلب / كان على يومي أن صافحني / وأنا أحمل صخرة كي أغلق بها فم الحلم / حتى لا أكون بالقرب مني / وأعصر الغربة في كأس الأخيذة^{۱۲}» (نصار، ۲۰۱۷: ۴۳).

لیندا جامعه‌ی خویش را همچون جامعه‌ای افسارگسیخته می‌بیند و سعی می‌کند تا به دیگران القا کند که پاسبان و مراقبی نیست و باید شخصاً مسئولیت خویش را انجام دهند. سپس شاعر در نقاب «سزیف» ظاهر می‌شود و به بیان اندیشه‌ها، سختی‌ها و درد دل‌هایش می‌پردازد؛ «آنچه از سزیف نقل شده، این است که وی از گناهکاران جهان بود که به علت بی‌احترامی به خدای خدایان، "ژئوس" و افسای سرّ وی، محکوم به مجازات حمل صخره‌ای از گودال عمیق و به سمت بالا می‌رفت، ولی همیشه در آخرین لحظه، سنگ به پایین می‌غلتید. او باید کار را تا نهایت انجام می‌داد تا به نتیجه برسد، ولی هرگز به نتیجه نمی‌رسد. بنابراین، رمزی از ناتوانی انسان، در برابر اراده‌ای است که بر او حاکم شده است». (دیکسون کندی، ۱۳۸۵: ۲۷۳). لیندا در قصیده‌ی «حبال الذاکرة» تلاش می‌کند تا مخاطب خویش را در فضایی قرار دهد که علاوه بر درک حقایق کلاسیک، در انتظار مفاهیم نوین نیز باقی بماند. شاعر سعی می‌کند تا با نقاب «سزیف» از خود بگریزد، چه بسا که سزیف را نمادی از تحمل درد و رنج بیهوده دیده باشد. در قصیده‌ی «في الملهي»، لیندا نصّار خود را با نقاب اسطوره‌ی «عشتار» معرفی می‌کند:

«يجالس حلماً من دون حكاية / يمدّ أصابعه / لكنّ عشتار كانت قد فرغت تَوّاً من لملمة ظلّها في حقيبة يدها... الحبّ فرّ من قفازيها / إلى حاقّة الليل / نبیذ و ماء / وطريق قديم / ورسائل^{۱۳}» (همان: ۵۸).

«عشتار» در میان اسطوره‌های بین‌النهرین، الهه‌ی عشق و جنگ و الهه‌ی زیبایی و جانفشانی است. سومریان به آن لقب «شاهزاده‌ی بهشت» داده‌اند.

لیندا نصّار در جایی اظهار پشیمانی می‌کند که چرا از نقاب استفاده نکرده است. در واقع او به دنبال یافتن نقاب برای خویشتن است. لیندا از نقاب مردم سخن نمی‌گوید، بلکه برای یافتن نقاب خود در تاریکی و نور، در سایه و نقاب، در حال جستجو است. شاعر توانسته مضمونی مغایر با مضامین کلیشه‌ای شعر معاصر خلق نماید و به دنبال نقابی است که انسان‌ها را راضی نکن و بیشتر برای طرد آنها استفاده شود.

در جایی دیگر لیندا اجتماع اشخاصی که برای فریب دیگران نقاب بر چهره دارند را این‌گونه توصیف می‌کند:

«مثل ألوان طیف تقاسمت کي تخدع الشمس/ کلّ یرید أن یكون سیّد الضوء، خالقہ، مصمّمہ/
والحرا ب قرب الحرا ب/ من ینقذ الغار من الغار؟/ لم تجب العرّافات/ لایوجد هناک دلیل کاف کي
یقتنع/ الضوء بهشاشته^{۱۴}» (همان: ۳۳).

لیندا در این متن همه را با نقاب می‌بیند؛ نقابی که آنان برای حيله و نیرنگ بر چهره گذاشته‌اند تا بتوانند در این جامعه‌ی ظاهر پرست، بر قسمتی از آن حکومت‌کنند و در آن به فساد و تباهی دست بزنند. هر نویسنده‌ای به دنبال استفاده از شخصیت‌های اسطوره‌ای برای معنادادن به متن خویش است؛ لذا کاربرد نقاب در ادبیات در جهت «بهره‌گیری از اسطوره، تاریخ، شخصیت‌های سنتی و اجتماعی است» (مشایخی و دیگران، ۱۳۹۳: ۹۶). منتقدانی نیز هستند که خود نقاب را یک نوع شخصیت ادبی می‌دانند که خالق اثر برای فرار از کلافگی آن را ترسیم نموده است؛ احسان عباس در ارتباط نقاب و ادبیات می‌نویسد: «نقاب یک شخصیت تاریخی به حساب می‌آید و جهت کاربرد گذشته به کمک متن می‌شتابد. خالق اثر با استفاده از نقاب، اسطوره‌ای تاریخی و نه خود تاریخ واقعی را می‌سازد، تا احساس کلافگی و بی‌زاری از اوضاع را نشان دهد». (عبّاس، ۱۳۸۴: ۲۳۹). شاعرانی هستند که عناصر طبیعی را نیز به عنوان نقاب اختیار نمودند و از عناصر طبیعی و حیوانات برای پنهان کردن شخصیت و از گفتگو از زبان نقاب برای بیان دیدگاه‌ها استفاده کرده‌اند و این کارکرد «طبق تعریف یونگ است که فرد برای پنهان کردن شخصیت خود نقابی از چیزی که در ذهن دارد را بر چهره می‌زند و با آن نقاب، نقش بازی می‌کند تا به مقصود برسد» (مشایخی و دیگران، ۱۳۹۳: ۹۶). لذا نقاب آن چهره‌ی دروغینی است که برای سرپوش گذاشتن بر روی بدی‌ها و جلوه دادن خوبی‌ها بر چهره گذاشته می‌شود.

کهن‌الگوی سایه

در مبحث قبلی و در تعریف نقاب آمده است که نقاب آن چهره‌ای است که شخص سعی دارد تا متناسب با محیط اجتماعی خویش به مردم نشان دهد؛ اما سایه مفهومی دقیقاً برعکس نقاب است و شخص سعی دارد تا آن را نشان ندهد. پالمر^{۱۵} می‌نویسد: «کهن‌الگوی سایه، آن بخش از شخصیت است که فرد ترجیح می‌دهد آن را آشکار نکند، بدین مفهوم که سایه، شامل بخش‌های تاریک، سازمان‌یافته و سرکوب شده یا به تعبیر یونگ هر چیزی است که فرد از تأیید آن در مورد خودش سرباز می‌زند و همیشه از سوی آن تحت فشار است؛ چیزهایی از قبیل صفات تحقیر آمیز شخصیت و سایر تمایلات نامتجانس» (پالمر، ۱۳۸۵: ۱۷۲-۱۷۳). گویا سایه آن قسمت از ذات انسان است که در مراجعه به آن برعکس نفس لوامه است؛ زیرا که انسان از آن احساس شرمساری نمی‌کند؛ «هنگامی که فردی می‌کوشد سایه‌ی خود را ببیند، کاستی‌ها و معایبی را که به روشنی در دیگران می‌بیند، در خود نمی‌یابد؛ مانند خودپسندی، کاهلی روانی، بی‌رگی، بی‌تفاوتی، بی‌مرامی، آز، عشق به مادیات و تمایل به ساخت اوهام سالوسانه‌ی غیر قابل دسترسی» (یونگ، ۱۳۸۷: ۲۵۷). لذا سایه آن بخش از حقایق ذات بشر است که اگر منفی بوده، توسط انسان‌ها با نقاب خوبی خفه می‌شوند و در خلوت خویش به آنها اجازه‌ی بروز خود می‌دهند. از همین روست که سایه در خلوت بیشتر نمود پیدا می‌کند.

حالت و رفتارهایی در وجود انسان هستند که خود فرد نیز از قبول آنها طفره می‌رود یا اینکه در جمع از آنها به بدی یاد می‌کند؛ اما در خلوت خویش به دنبال سیراب نمودن لذات خویش است؛ لذا «سایه به آن بخش از ناخودآگاه و تمایلات آن اطلاق می‌شود که فرد از پذیرفتن آن ابا دارد و آن‌ها را روی افراد و یا عوامل بیرونی دیگر فرافکنی می‌کند». (عقابی باسمنج، و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۳۵-۱۳۶). لیندا در قصیده‌ی «هل أغلق ذاكرة الباب علی؟» آینه را شکسته می‌یابد «ثقب یرتق مرآة» (نصّار، ۲۰۱۷: ۹) و ترس را سایه‌ای همیشگی در کنار خود می‌بیند که باعث وحشت او شده: «لم یکن لی الوقت الکافی / لأجمع بین أحلام وتّر و نیتة قصیده عزلاء / إلا من وحشة اللیل» (همان: ۱۰).

شاعر ترس و وحشت شب را نمودی از سایه می‌بیند؛ سایه‌ای که همراه با آشفتگی در تلاطم سیاهی، ظلمت و جامعه است. در شعر لیندا نصّار همیشه تقابل بین ذات شاعر و سایه وجود دارد؛ سایه در شعر لیندا معمولاً به شکل رویارویی من خویش با نیروهای بازدارنده نمود می‌یابد. در این رویارویی معمولاً اولین چهره‌ای که در برخورد با خودآگاه با آن مواجه می‌شود، سایه‌ی خود شاعر است؛ چون سایه نزدیک‌ترین چهره‌ی پنهان در پس خودآگاهی و نخستین بخش شخصیت که در

سفر به قلمرو ناخودآگاه روان پدیدار می‌شود و با سیمایی ترسناک و سرزنش‌آمیز، درست در راه پُر پیچ و خم خویشتن‌یابی و تفرّد می‌ایستد، می‌باشد. (یاوری، ۱۳۸۷: ۱۷۷). لیندا نصّار هنگام آشفتنگی و ترس از سایه، به حافظه‌ی خویش یا همان ذاکره رجوع می‌کند. وی سایه‌های اشیاء را سبب آشفتنگی خویشتن می‌داند و سعی می‌کند تا با استفاده از ناخودآگاه جمعی به خود التیام دهد، سپس از انسان می‌خواهد که هر نقابی که می‌خواهند بر چهره زنند، و سایه‌های خود را داشته باشند اما با یک شرط:

«کُن ماترید، ولکن/ لاتکن إلهاً زائفاً...»^{۱۸} «همان: ۵۲».

به عقیده‌ی شاعر، سایه‌ساختن و سایه‌داشتن نیز باید تابع قوانینی باشد که به جامعه ضرر نرساند. لیندا از نوع بشر می‌خواهد که سایه‌ی خویش را در معرض نقاب قرار دهد و از آن به عنوان شخصیت اصلی خویش استفاده نمایند. سپس وی در قصیده‌ی «هل أكون أنا؟»، بین خویش و سایه تضاد می‌بیند:

«خشبة ثلاثية الأبعاد/ لاتبعد عن حافة الكأس/ هي أقرب إلى أن تكون الأخيرة/ لم يكن هناك أحد يمثل/ فقط ظلّ وضوء أسود/ وبقاوة ورد بلاستيكية»^{۱۹} «همان: ۱۹»

لیندا سایه را همیشه در کنار خود می‌بیند و گویا سعی در اعتراف به وجود آن دارد؛ زیرا به نظر یونگ «درک این بخش از ناخودآگاه نیاز به تلاش بسیار در امور اخلاقی دارد و درک آن مستلزم این است که فرد به موجودیت و واقعی بودن این وجوه تاریک به گونه‌ای آگاهانه اذعان نماید؛ چرا که قدرت سایه در روان نهفته است» (به نقل از عقابی باسمنج و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۳۶). لیندا اعتقاد دارد که زمانه، زمانه‌ی سایه‌های بیمار است که یارای حمایت از ذات شخص را ندارند:

«وسط بركة من النيون على الرصيف/ كان ظلّ الماء مقررراً/ وأنا أحاول أن أجد لخطوتي مكاناً فوق الرصيف»^{۲۰} «نصار، ۲۰۱۷: ۲۲».

شاعر سعی دارد تا در فضای پُر آشوب سایه‌ها جایی برای خویش بیابد. این همان آزمون طاقت‌فرسایی است که همه را به ترس و می‌دارد؛ زیرا مادامی که فرد قادر است این جنبه‌های ناخوشایند را بر محیط پیرامون خود فراقکنی کند، از مقابله‌ی مستقیم با آن اجتناب می‌ورزد و دست به سرکوب آن می‌زند. دلیل سرکوب و یا امتناع از اقرار به وجود این بخش از ناخودآگاه این است که آن‌ها در تقابل با معیارهای خودآگاه افراد قرار می‌گیرند. لیندا سعی می‌کند تا آشوب سایه را در شناخت آرام کند، ویژگی‌های عالم سایه‌ی خود را بشناسد و با آن ارتباط برقرار کند؛ زیرا «در مسیر فردیت‌یابی، رویارویی با این بخش از ناخودآگاه اجتناب‌ناپذیر است و برای [تبدیل شدن به] انسان کامل، فرد باید بکوشد از سایه‌ی خود و ویژگی‌های آن باخبر باشد؛ چرا که سایه

اجتناب‌ناپذیر است و انسان بدون آن ناکامل است» (فوردهام، ۱۳۸۸: ۸۳). لذا لیندا نصّار به شناختی کامل از خود و سایه می‌رسد؛ زیرا که سایه‌های غمگین خود را آزاد می‌کند:

«وبیاب من زبرجد/ وحين أتعب أفتح سجلاتها/ كي تتنفس أشباح بودلیر الحزينة^{۲۱}» (نصار، ۲۰۱۷: ۲۸).

لیندا سایه‌ی خود را بسان بودلر می‌داند که اندوهگین است و در اختلاف با نقابی که به‌دنبال رقص است، قرار دارد. لذا در «لأني في عزلة»، عوامل مختلفی که مانع دستیابی من شاعر به خویشتن است، قابل مشاهده می‌باشد؛ برجسته‌ترین آنان افکار پلید شاعر است که از جامعه به او سرایت کرده‌اند و زندگی او را آشفته می‌کند. او می‌گوید:

«شبح روح/ من نیون أزرق يتسلل من فتحات في رأسي/ قرب الكنبة الجلدية يستلقي مثل كلب/ لسانه يتدلّی^{۲۲}» (همان: ۳۱).

لیندا ناگزیر از مبارزه و شکست‌دادن تفکرات منفی است و گرنه در عزت خود ماندگار است؛ چرا که سایه «دارای سرشتی عاطفی است و انسان اگر نتواند از فرافکنی عواطف خود بر دنیای بیرون رها شود، سایه‌ای سنگین و دراز در قفا خواهد داشت، مکانیزم ناخودآگاه فرافکنی دنیای بیرون را برگردانی از جهان درون خواهد کرد و فرد، همچنان ناتوان از سازگار ساختن این دو جهان، تقدیر و سرنوشت خواهد نالید و این درست همان پيله‌ای است که هستی، در لایه‌های به هم تنیده‌اش، از جنبش و جوشش، و از سازگاری، و سازمندی تهی خواهد شد» (یاوری، ۱۳۸۷: ۱۴۵).

لیندا سایه‌ی خویش را در درون خویش آتش‌زده می‌بیند:

«هل تشققت زوايا الرؤيا/ فاحترق بي/ ظلّي/ وباركت الخطيئة من اقترف سوء النية تجاه التاريخ^{۲۳}» (نصار، ۲۰۱۷: ۳۳).

شاعر سعی دارد تا من خویشتن که در عزت به سر می‌برد را از سایه‌ی خویش جدا سازد. لیندا نصّار خُلق و خوی مردم خویش را دمدمی مزاج می‌بیند و زن، آشفته از این اوضاع زمانه:

«من یقیم لها طقس عزاء/ سوی عازف یمرّر اللیل علی أدراج سلّم مزاجیّ الطبع/ هما فی مقهی/ فوقها منفضة سجائر/ تجلس إليها امرأة تخیط أعماماً هي التي تعزف للأميرة الأئمة/ لغربة الجنود تحت مظلة الرصاص/ وهي التي تنام فوق البحر/ تحاكي/ قشرة الكون^{۲۴}» (همان: ۱۱۰).

زن در شعر لیندا نصّار، همراه با آشفستگی بوده و خسته از وجود نقاب‌های متعدد مردان و عدم امنیت زنان در این‌گونه جوامع، دیده می‌شود.

بازتاب خویشتن در شعر لیندا نصار

انسان به دنبال یکپارچگی شخصیت خویش است و از دیدگاه یونگ «آنچه موجب یکپارچگی شخصیت انسان می‌شود، فرآیند فردیت‌یافتن یا تحقق خود است. این فرآیند خود شدن، از نظر یونگ آنقدر طبیعی است که وی آن را گزینه می‌داند، اما برای دست‌یافتن به آن تلاش بسیاری لازم است تا فرد بتواند به بلوغ و سلامت روان و تمامیت یک انسان کامل رسد. در واقع اساس نظریه‌ی یونگ درباره‌ی شخصیت سالم، ایجاد توازن میان اُضداد وجود است. یونگ بخش ناخودآگاه روان را مرکب از چند بخش می‌داند که با وجود مستقل بودن، هرکدام بر یکدیگر تأثیر مستقیم دارند؛ این سیستم‌ها عبارتند از: -ناهشیار یا ناخودآگاه فردی ۲- ناهشیار یا ناخودآگاه جمعی» (مشایخی و دیگران، ۱۳۹۳: ۹۳). این خویشتن باعث می‌شود تا شخص احساس ثبات و یکتایی می‌کند؛ زیرا «خویشتن کهن‌الگوی مرکزی ناخودآگاه جمعی که همان مجموعه‌ی ناهشیاری‌هاست، تقریباً به همان ترتیبی که خورشید مرکز منظومه‌ی شمسی است، [می‌باشد]؛ خویشتن، کهن‌الگوی نظم، سازمان‌دهندگی و وحدت و یگانگی است و به عبارت دیگر کهن‌الگوهای دیگر را به طرف خود کشیده و به تجلیاتشان در عقده‌ها و ضمیر آگاه هماهنگی می‌بخشد، شخصیت را متفوق و متحد و پیوسته کرده، احساسی از ثبات و استحکام و یکتایی به آن می‌دهد» (هال و نوربادی، ۱۳۷۵: ۷۸).

از نظر یونگ «کهن‌الگوی خویشتن، مهم‌ترین و محوری‌ترین بخش روان است که در مسیر دستیابی به فرآیند فردیت، به دست می‌آید و هنگامی که فرد به گونه‌ای جدی و با پشتکار با عنصر نرینه و مادینه‌ی خود مبارزه کرد تا با آنها مشتبه نشود، ناخودآگاه خصیصه‌ی خود را تغییر می‌دهد و به شکل نمادین جدیدی که نماینگر خود، یعنی درونی‌ترین هسته‌ی روان است، پدیدار می‌شود» (یونگ، ۱۳۹۲: ۲۹۵).

از لحاظ روانی، خویشتن در هر زمان یک نوع تکامل به سوی مرکز است. «خویشتن هیچ یک از چیزهای هماهنگ با من^{۲۵} نیست؛ اما شامل [تمام] آنها می‌شود. دایره بزرگتری است که دایره‌ای کوچک‌تر را احاطه کرده و مبنای قوام‌یافتن فرد است. این کهن‌الگو که با از سرگذراندن فرآیندی که یونگ آن را «فرآیند فردیت» می‌نامد، به دست می‌آید، بیشتر در رؤیا و اسطوره‌ها و قصه‌های پریان و به شکل پادشاه، قهرمان، پیامبر، منجی و از این قبیل متجلی می‌شود» (بیلسکر، ۱۳۹۱: ۵۸). البته عنصر خویشتن در تمام افراد حضور دارد، «اما به سبب دشواری‌های زیاد سیر فردیت‌یابی، این تجربه برای افراد معدودی روی می‌دهد؛ زیرا بدون تحمّل عذاب مرگی پیشین، رسیدن بدین هدف غیر ممکن است» (مورنو، ۱۳۸۸: ۸۰).

در مجموعه‌ی «لأني في عِزلة»، ذات شاعر، یا من شاعر به شکل قهرمان و با آگاهی، قدم در راه یکپارچه‌سازی تضادهای درونی خویش (خودآگاهی و ناخودآگاهی یا هشیاری و ناهشیاری) و رسیدن به فردیت می‌گذارد و نمودی از کهن‌الگوی خویشتن تلقی می‌شود. لیندا نصّار «من» خویش را آماده‌ی مبارزه با نیروهای برخاسته از ناخودآگاهی (سایه-نقاب-آئیموس) می‌کند و تمام ناخودآگاهی‌ها را جذب خودآگاهش کرده تا با آنها مشتبه نشود. لیندا نصّار به دنبال رسیدن به خود حقیقی است؛ زیرا که عزلت خود را روانی- اجتماعی می‌داند و با دیدن عجز و ناتوانی سایه‌ها «الظل» در برابر خود و بیدارشدن خود درونی نیاز شدیدی به یافتن خود حقیقی و نمود کهن‌الگوی خویشتن احساس می‌شود.

لیندا نصّار عزلت روحی صوفی‌مآبانه به خود می‌گیرد و با یافتن خویشتن تولدی دوباره می‌یابد؛ بدین ترتیب که بر اثر تبدیل و تحول روحی به واسطه‌ی عزلت اختیاری و کشتن نفس خویش (دوری از جامعه) و تجارب روحانی که با الهام از رؤیاهای خود به راهنمایی‌های آن واقف شد، گویا از نوزائیده می‌شود. سپس در قصیده‌ی «العمر غيمة تتورد منها الأقبية» شیخ «او-هو» را در تقابل با خویشتن می‌بیند و می‌گوید:

«ربما يسبقني شيخ "الهو" إلي.../ يغادر بياض ماتبقي من الأرض/ محملاً بقناعاتٍ قديمة^{۲۶}»
(نصّار، ۲۰۱۷: ۳۵).

لیندا نصّار خویشتن خویش را از من دیگران را جدا می‌سازد تا یکتایی و هویت جدید خود را کسب نماید. در واقع وی به دنبال یکپارچگی شخصیت خویش است:

«أنا أحاول أن أجد لخطوتي مكاناً فوق الرصيف.../ يغني-يرقص- يحلم بالحياة/ كانت تنحني مني ضفيرة/ لا وطن لها- مثل خيمة/ ألهمها غبار السنين^{۲۷}» (همان: ۲۲).

شاعر در این متن به دنبال ساختن من خویشتن است که از تعصبات تندروها به دور باشد. «الرصيف» در این متن، نشان از جامعه است و «غبار السنين»، نمادی از تعصبات کورکورانه تندروهاست، لیندا نصّار به دنبال فردیت یافتن است تا خود حقیقی را تحقق بخشد و از تقلید بیزار است. وی در ادامه می‌نویسد:

«هل أكون أنا إذا كنتُ صديقة/ لكائنٍ من ورق؟^{۲۸}» (همان)

از این جهت است که گفته شد لیندا نصّار سعی در تقلید امور مختلف ندارد و به دنبال یافتن هویت اصلی و فرار از هویت جعلی است.

نتیجه

جامعه‌ی محافظه‌کار عرب عموماً، جامعه‌ی لبنانی خصوصاً و رویه‌های فرهنگی و اجتماعی موجود در این جوامع باعث پدیدآمدن فاصله میان متن و جامعه می‌شود و نویسنده سعی در نهان کردن خویش در ورای متن دارد. لیندا نصار شاعری است که با استفاده از کهن الگوها خویش را به نمایش می‌گذارد. وی سایه و نقاب را اختیار می‌کند تا بتواند از این کهن الگوها حیات خویش را ادامه دهد. با نظر به این پژوهش و مطالعه‌ی دیوان «الأنبي في عزلتی» و با توجه به نقد کهن‌الگوی کارل یونگ می‌توان چنین نتیجه گرفت که لیندا نصار نیز از کهن الگوها استفاده کرده است؛ کهن الگوهای از قبیل ترس از تفکرات غلط جامعه، شر و بدی از جانب افراد جامعه، گناه و کارهای منسوب به گناه، خوبی و نظر عامه‌ی مردم نسبت به آن، خیر و پلیدی و مقوله‌هایی که این دو را معرفی می‌کند. سپس با توجه به اینکه هرکدام از این کهن الگوها بر رفتار خاصی دلالت می‌کنند، می‌توان هرکدام را زیر مجموعه‌ی سایه و نقاب قرار داد. کهن الگوهای که بر رفتار ناپسندی دلالت می‌کنند و هر فرد درصدد پنهان کردن آنهاست در ردیف و زیرمجموعه‌ی سایه و رفتارهای مناسب اجتماعی، زیر مجموعه‌ی نقاب قرار دارد. انسان مورد نظر لیندا نصار نیز دارای همین کهن الگوهاست و سایه و نقاب دارد. دلایل بسیاری وجود دارد که شاعر را به سمت استفاده از کهن الگوها سوق می‌دهد که مهمترین عامل آن جامعه‌ی محافظه‌کار لبنانی و عدم آزادی جسمی و ذهنی زنان در این گونه جوامع است. لیندا نصار به خوی و خصلت‌های ناپسند انسان‌هایی اشاره می‌کند که جزء سایه قرار می‌گیرند و هر فردی از وجود آن در خود آگاه است و می‌کوشد تا آن را پنهان کند. انسان دیگری که وی از آن سخن می‌گوید، پُر از بدی و شر و سایه‌های منفی است که وی وجود این سایه‌ها را بیان می‌کند؛ سایه‌های شومی چون شرارت، بغض، کینه و گناه. لیندا نصار برای در امان ماندن از انتقادات جامعه و افراد آن به سایه و نقاب پناه می‌برد و دو جهان را در یک راستا برای خود مجسم می‌سازد؛ جهانی که بر واقعیت تطبیق داده می‌شود و همان چیزی است که دیگران می‌خواهند و جهانی دیگر آن چیزی است که در ورای سایه، آن را برای خویش محفوظ نگه داشته است. به همین منظور شاعر امید و آرزوهای خویش را با سایه نشان می‌دهد و ترس خود را با نقاب‌های پیاپی به خواننده القا می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

1. Sigmund Freud.
2. Alfred Adler
3. Carl Gustav Jung

۴. مرا بس است که شمارش نمایم هر آنچه از اندوه و دلگیری‌ها بر بستر ترس و اضطراب/ در نیم روز برداشتی زود هنگام و در اولین فرصت/ افسار را ترک نمایم/ برای حافظه‌ام تا در رؤیای فردایی باشد که در آن از خویشتن، می‌گریزم.
۵. بر من است تا نقص زمان را خلق نمایم/ تا که آغازگر زبانی باشم که سکوتی کم رنگ آنرا در نوردید و در هم شکست/ و هم آغوش نیستی شوم در حالی که بین نور و تاریکی در حرکت هستم.
۶. شکل و شمایل حروف بر کلاه قصیده‌ای شرمسار مرا برمی‌انگیزاند.
۷. شاید خواب آنرا می‌دیدم که از گلی پرسش کنم؛ گلی که در دستان فروشنده پژمرده مانده است/ عاشقان آنرا نا امید و خوار کرده‌اند/ یا اینکه تنها می‌خواستم/ بدانم راهی که یک نا امید از عشق در تاریکی شب می‌پیماید در کدامین سو در گذر است.
۸. برای این که من در عزلت خویش کامل شوم/ لاجرم صبر باید رفیق دیرینه من شود/ و سکوت کتاب من... هنگامه خستگی شناسه‌ها را می‌گشایم/ تا شب‌های اندوهگین بودلر نفس بکشند.
۹. شاید که زمین باقیمانده حیای ما را مستور نماید/ آیا می‌دانی؟ نگهبان سایه‌ها از من می‌پرسد: ناریس چهره خود را در آب نمی‌بیند/ کدامین آب؟ گفتم: آب باران/ گفت: آب داستان.
۱۰. بر آن حرص می‌ورزم تا نقابی سازم تنها با اراده خویشتن/ تا از آن بخوهم در نیمه‌های شب با من برقصد/ و همچون من شک کند به راه باقی مانده/ و چهره‌ای دیگر دهد مرا/ هنگامه شکستن آینه‌ها/ و آخرین پیاله خالی شود جز از سایه من

11. Antonio Moreno

۱۲. ریسمان حافظه‌ای از سر من آویزان هستند همانند ناقوس کلیسا بر گردن زمان/ چوپانی نیست، و نه سگ آن/ و بر روز خود است تا من را در آغوش گیرد/ و من سنگی حمل می‌کردم تا دهان رؤیاء را ببندم... برگ/ تا نزدیک خویش نباشم/ و غربت را در آخرین پیاله خویش بفشرم.
۱۳. با رؤیایی می‌نشیند بدون سخن/ انگشتان خود را می‌کشد/ ولی عشتار تازه از جمع کردن سایه خود در کیف دستی‌اش فارغ شده است/ و عشق از دستکش‌هایش فرار کرده بود... / به کرانه شب، می و آب، و راهی قدیمی، و نامه‌ها.
۱۴. همانند رنگ‌های رنگین‌کمان یا اینکه رنگ‌های یک رؤیای زیبا پخش گردیدند تا خورشید را فریب دهند/ و هر یک از آنان به دنبال آن است تا خود خالق نور شود، و طراح آن و سرور نورها/ دشنه... نزدیک دشنه/ چه کسی سرکوبگر را از سرکوبگر نجات می‌دهد؟ هیچ پیش‌گویی آنرا جواب نمی‌دهد/ و دلیل کافی نیست برای قانع شدن/ نور با تمام شکستگی خویش.

15. Michael Palmer

۱۶. روزنه‌ای که آینه را در می‌نوردد.
۱۷. به اندازه کافی، وقت ندارم/ تا که جمع نمایم رؤیای نوت موسیقی و قصد و تصمیم سروده‌ای بی سلاح/ جز در تنهایی شب.

۱۸. هر آنچه می‌خواهی آن شو/ اما/ خدایی دروغین مباش.
۱۹. صحنه نمایش سه بُعدی/ که از پیاله به دور نیست/ آن نزدیک‌ترین چهره‌ست تا آخرین شود/ هیچ بازیگری برای اجرای نمایش نیست/ تنها سایه و نوری سیاه/ و یک دسته گل پلاستیکی.
۲۰. میان گودالی از گاز ننون بر پیاده رو و سایه آب، یخین بود/ و من سعی می‌کردم تا برای گام‌هایم جا پایی پیدا کنم بر پیاده‌رو.
۲۱. و دربی از سنگ زبرجد/ و هنگامه خستگی می‌گشایم پاشنه‌ها را/ تا که نفس کشند شبح‌های غمگین بودلر.
۲۲. شبح روح/ از گاز ننون آبی از روزنه‌های سر من بیرون می‌زند/ نزدیک مُبل پوستین/ دراز می‌کشد همانند سگی که زبان خود را بیرون زده.
۲۳. آیا زاویه‌های رؤیا پاره گشته‌اند؟/ و آتش زده در وجود من/ سایه من/ خجسته باد گناهان کسانی که با نیت پلید قدم در راه تاریخ گذاشته‌اند.
۲۴. چه کسی مراسم عزاء را برای زن بر پا می‌کند/ جز نوازنده دمدمی مزاجی که بر پله‌های شبیه به خود نشسته است/ هر دو در قهوه‌خانه/ بر روی آن جا سیگاری/ بر صندلی آن زنی نشسته که سال‌ها را به هم می‌دوزد/ و اوست که برای شاهزاده ملامت‌گر می‌نواخت/ برای غربت سربازانی که زیر چتر گلوله‌ها آرمیده‌اند/ و اوست که بر روی دریا می‌خوابد/ و سخن می‌گوید با پوسته‌ی جهان.
25. Ego
۲۶. شاید که شبح "او" مرا در نوردد تا...../ و ترک می‌گوید هر آنچه از سفیدی این سرزمین باقی مانده است/ در حالی که نقاب‌های قدیمی زیادی را با خود حمل می‌کند.
۲۷. من در تلاش هستم تا جا پایی بر پیاده‌رو برای گام خویش بیابم/ ترانه می‌خواند- می‌رقصد- و خواب زندگی را می‌بیند/ و گیسویی از من آویزان بود- همانند خیمه/ که گرد سال‌ها آنرا به ارمغان آورده است.
۲۸. آیا من خود خواهم شد هنگامی که دوست باشم/ با موجودی از برگ.

منابع و مأخذ

- بیلسکر، ریچارد، (۱۳۹۱)، **اندیشه‌ی یونگ**، ترجمه: حسین پاینده، ج ۴، تهران: فرهنگ جاوید.
- پالمر، مایکل، (۱۳۸۵)، **فروید، یونگ و دین**، ترجمه: محمد دهگانپور و غلامرضا محمدی، تهران: نشر رشد.
- جونز، ارنست و همکاران، (۱۳۶۶)، **رمز و مثل در روانکاوی**، ترجمه: جلال ستاری، تهران: انتشارات توس.
- دیکسون کندی، مایک، (۱۳۸۵)، **دانشنامه‌ی اساطیر یونان و روم**، ترجمه: رقیه بهزادی، تهران: انتشارات طهوری.
- رستگار فسایی، منصور، (۱۳۸۸)، **پیکر گردانی در اساطیر**، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- روضاتیان، مریم و سید علی اصغر میرباقری فرد، (۱۳۸۹) «نقد و تحلیل کهن‌الگوی نقاب با توجه به رفتارهای ملامتی»، **مجله‌ی بوستان و ادب**، دور دوم، شماره سوم: صص ۱۲۱-۱۴۱.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۸)، **بیان**، تهران: انتشارات فردوسی.

- ، (۱۳۸۸)، **نقد ادبی**، ویراست دوم، چاپ ۳، تهران: میترا.
- عباس، احسان، (۱۳۸۴)، **رویکردهای شعر معاصر**، ترجمه: حبیب‌الله عباسی، تهران: انتشارات سخن.
- عقابی باسمنج، صمد، حمیدرضا فرضی و رستم امانی آستمال، (۱۳۹۷)، «تحلیل کهن‌الگویی سام‌نامه براساس نظریه تفرد یونگ»، **پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی** شماره‌ی ۳۳: ۱۳۱-۱۵۶.
- فوردهام، فریدا، (۱۳۸۸)، **مقدمه‌ای بر روانشناسی یونگ**، ترجمه: مسعود میر بهاء، تهران: جامی.
- قائمی، فرزاد، ابوالقاسم قوام و محمدجعفر یاحقی، (۱۳۸۸)، «تحلیلی نقش نمادین اسطوره آب و نموده‌های آن در شاهنامه‌ی فردوسی براساس روش نقد اسطوره‌ای»، **جستارهای ادبی**، سال ۴۲، شماره ۱۶۵: ۶۷-۴۷.
- محمّدی، علی و مریم اسماعیلی‌پور، (۱۳۹۱)، «بررسی تطبیقی کهن‌الگوی نقاب در آرای یونگ و ردّ پای آن در غزل‌های مولانا (غزلیات شمس)»، **فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی**، سال ۸، شماره‌ی ۲۶: ۱۸۳-۱۵۱.
- مشایخی، حمیدرضا، محمود دهنوی و نوشین صادقی میان‌رودی، (۱۳۹۳)، «تحلیل کهن‌الگوی نقاب و سایه در شعر نازک‌الملانکه»، **انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی**، شماره‌ی ۳۱: ۸۹-۱۱۶.
- مورنو، آنتونیو، (۱۳۸۶)، **یونگ، خدایان و انسان مدرن**، ترجمه: داریوش مهرجویی، چاپ ۴، تهران: مرکز.
- نصّار، لیندا، (۲۰۱۷)، **لآتی فی عَزلة**، قاهره: دار العین للنشر والتوزیع.
- هال، کالوین اس و نوربادی، ورنون جی، (۱۳۷۵)، **مبانی روانشناسی تحلیلی یونگ**، ترجمه: محمد حسین مقبل، تهران: جهاد دانشگاهی تربیت معلم.
- یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۷۳)، **روانشناسی ضمیر ناخودآگاه**، ترجمه: محمدعلی امیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۸۷)، **انسان و سمبل‌هایش**، ترجمه: محمود سلطانی، چاپ ۶، تهران: انتشارات جامی.
- یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۸۷)، **خاطرات و رؤیا و آندیشه‌ها**، ترجمه: پروین فرامرزی، چاپ ۳، مشهد: آستان قدس رضوی.
- یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۹۲)، **انسان و سمبول‌هایش**، ترجمه: محمود سلطانی، چاپ ۹، تهران: جامی.
- یاوری، حورا، (۱۳۸۲ش)، **روانکاوی و ادبیات: دو متن دو انسان دو جهان**، تهران: نشر سخن.

تحليل النماذج البدائية في شعر ليندا نصّار بناء على النماذج البدائية ليونغ

صادق البوغيش^١

رسول بلاوي^{٢*}

ماجد مرهج رباط^٣

المُلخَص

انفصل يونغ عن مدرسة فرويد لكي يشكّل مدرسة منفردة ومبتنية على العقل الجماعي إذ أسس خمسة نماذج للنفسية البشرية: الذات، والظل، والقناع، والأنيميا، والأنيموس. تستخدم هذه العوامل الخمسة على نطاق واسع في نقد التحليل النفسي. يسعى نقد النموذج الأصلي إلى فحص اللاوعي الجماعي، الذي يعتبره يونغ أن القناع والظل هما العاملان الأكثر أهمية والأساسية في تطور شخصية الإنسان. يعتقد يونغ أن هذه النماذج البدائية مشتركة بين جميع البشر وهي أكثر وضوحاً في الشعر. بالنظر إلى توافق نماذج القناع والظل في شعر ليندا نصّار، هذا البحث وفق المنهج الوصفي - التحليلي يسعى لكشف الأتقنة والظلال وطريقة استخدامها في شعر ليندا نصّار. الشاعرة اللبنانية ليندا نصّار في مجموعة «الأنبي في عزلة» تظهر أنها الشعري بالقناع والظل. يكون هذا القناع أحياناً شخصية أسطورية وأحياناً شخصية اجتماعية تعبر عن أفكارها من خلال التماهي مع الشخصيات. توجد أيضاً في عقل ليندا اللاوعي الظلال التي تحاول إخفاءها خلف النصوص. تظهر النتائج أن ليندا تلقي بظلالها مثل الشر والخطيئة والجشع، وتختار الصفات الحسنة مثل الزهد والإيمان والرحمة والعطف كقناع لشخصية الإنسان للمشاركة في المجتمع، وتستخدم الأتقنة التي تعتبر في الأدب، وهي متوافقة مع نظريات يونغ.

الكلمات الدلالية: الشعر العربي المعاصر، يونغ، النموذجية، النقاب، ليندا نصّار، "الأنبي في عزلة".

١- طالب دكتوراه في اللغة العربية وآدابها، جامعة خليج فارس، بوشهر- إيران

٢- أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها في جامعة خليج فارس، بوشهر- إيران

٣- أستاذ مساعد، قسم اللغة الفارسية وآدابها في جامعة واسط - العراق